



# نامه‌ای در باب تساهل مذهبی

جان لاک





---

# نامه‌ای در باب تساهل مذهبی

جان لاک



**توانا**  
TAVAANA

آموزش‌سکده آنلاین  
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

*for civic education*

---



آموزشکده آنلاین  
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative  
*for civic education*

<http://www.eciviced.org>

---

نامه‌ای در باب تساهل مذهبی (A Letter Concerning Toleration)

---

جان لاک (John Locke)

---

نقاشی روی جلد: بخشی از The Starry Night اثر ونسان ون گوگ

---

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده آنلاین برای جامعه مدنی ایران)

---

## e-collaborative for civic education

E-Collaborative for Civic Education (ECCE) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند. ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که پیشتر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیر گرای و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است. ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memaradehgi

Akbar Attari



## نامه‌ای در باب تساهل مذهبی<sup>۱</sup>

آن‌طور که گفته شده است هدف جامعه مذهبی پرستش اجتماعی خدا و بدین وسیله دستیابی به حیات جاودان است. در نتیجه تمام آموزش‌ها باید در جهت رسیدن به آن هدف باشد و تمامی قوانین کلیسایی (نهاد دین) باید به آن چهارچوب محدود باشد. در نهادهای مذهبی هیچ‌گونه معامله‌ای در ارتباط با مالکیت کالاهای مدنی و دنیوی نباید و نمی‌تواند انجام گیرد. در [موسسات مذهبی] نمی‌توان از هیچ‌گونه قدرتی در هیچ یک از موارد دنیوی استفاده کرد. چون قدرت [تصرف در این امور] در انحصار حاکم مدنی است و مالکیت تمامی دارایی‌های مادی در قلمرو قدرت او قرار می‌گیرد.

اما ممکن است این سوال مطرح شود که اگر قوانین کلیسایی دارای قدرت اجبار

---

۱. جان لاک (John Locke) زاده ۱۶۳۲ و درگذشته ۱۷۰۴ از فیلسوفان سده ۱۷ میلادی انگلستان، پدر لیبرالیسم کلاسیک و از مهم‌ترین شارحان نظریه قرارداد اجتماعی و پیروان مکتب تجربه‌گرایی است. یکی از آثار او نوشته‌ای است با عنوان A Letter Concerning Toleration (نامه‌ای در باب تساهل) که به لاتینی و در ۱۶۸۹ منتشر و پس از کوتاه مدتی به زبان‌های دیگر ترجمه شد. در این نوشتار وی «تساهل مذهبی» را راه حل مناسبی برای تنظیم رابطه دین و دولت می‌شمرد.

نیستند، پس چگونه استقرار خواهند یافت؟! پاسخ من این است: آنها باید با روش‌هایی متناسب با ماهیت هر موضوع استقرار یابند؛ همان‌طور که اقرار و ابراز ایمان دینی، اگر صرفاً ظاهری بوده، ریشه در باوری مطمئن و ایمان درونی نداشته باشد، کاملاً بی‌فایده و بی‌نتیجه است. ابزاری که اعضای این جامعه را موظف به انجام وظایف‌شان می‌کند تشویق‌ها، سرزنش‌ها و نصایح هستند. اگر متخلفان با این ابزار اصلاح نشوند، و خاطیان متقاعد نشوند، دیگر چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز اینکه چنین افراد خودسر و سرسختی که هیچ‌امیدی به اصلاح‌شان وجود ندارد، اخراج و از جامعه جدا شوند. این آخرین و غایت اختیارات کلیسا است. هنگامی که رابطه بدن و عضوی که بریده شده به طور کامل قطع می‌شود، هیچ‌گونه تنبیه دیگری مجاز نیست. فردی که تا این حد محکوم شده، دیگر عضوی از آن کلیسا نیست.

حال که در حال تشخیص این موضوعات هستیم بیاید در مرحله بعدی این سوال را بررسی کنیم که مدارا تا کجا ضروری است و افراد در قبال آن چه وظیفه‌ای دارند؟

اول آنکه من معتقدم هنگامی که فرد پس از سرزنش شدن کماکان با خوددستی به تخلف علیه قوانین جامعه ادامه دهد، هیچ کلیسایی خود را موظف به مدارای با او نمی‌داند؛ زیرا این قوانین شرط اتحاد و بندهای متصل‌کننده جامعه هستند، اگر تخلف از آنها بدون هرگونه تنبیهی روا می‌بود، جامعه به سرعت دچار از هم پاشیدگی می‌شد. با وجود این در تمامی چنین نمونه‌هایی باید مراقب بود که حکم اخراج از دین و اجرای آن، بدون هرگونه خشونت کلامی یا رفتاری نسبت به فرد اخراج شده انجام شود تا مبادا خسارتی به بدن یا اموال شخص وارد شود؛ زیرا تمامی قدرت‌ها (همان‌طور بارها گفته شد) متعلق به حاکم است و هیچ فرد حقیقی حق استفاده از زور را ندارد، مگر برای دفاع از خود در مقابل خشونت ناعادلانه. اخراج از دین، فرد اخراج شده را از هیچ کدام از اموال مدنی تحت مالکیت او محروم نمی‌کند و نمی‌تواند بکند. این اموال متعلق به حکومت مدنی و تحت محافظت حاکم هستند. تمام قدرت اخراج فرد از دین در این حقیقت خلاصه می‌شود که عزم جامعه در این زمینه اعلام شده است و اتحادی که بین بدن و برخی از اعضایش وجود داشت از بین رفته است؛ و با توقف این رابطه، مداخله‌ای که جامعه در بعضی امور اعضایش انجام می‌دهد و در آن حق مدنی جایی ندارد، به پایان می‌رسد؛ زیرا با خودداری خادم کلیسا از دادن نان و شراب به فرد اخراج شده در جشن شام آخر عیسی مسیح، هیچ‌گونه آسیب مدنی به آن فرد نخواهد رسید، چون آن نان و شراب با پول شخص اخراج شده خریداری نشده است.



دوم اینکه هیچ شخصی به هیچ وجه حق محروم کردن دیگری را از امکانات مدنی اش، تنها به دلیل اینکه عضو دین یا کلیسای دیگری است، ندارد. تمامی حقوق و امتیازاتی که به عنوان یک انسان یا فرد مقیم به او تعلق دارد، باید برایش حفظ شود. این موضوعات ربطی به دین ندارد. فرد چه مسیحی باشد چه پگان، نباید هیچ گونه خشونت یا آسیبی به او برسد. خیر، ما نباید صرفاً به اجرای عدالت در چنین معنای محدودی قانع باشیم؛ نیکوکاری، سخاوت و بخشاینده‌گی نیز باید به آن اضافه شوند. این چیزی است که انجیل بدان سفارش می‌کند، منطبق به آن حکم می‌کند و مقتضای همبستگی طبیعی و مادرزادی ما است. اگر کسی از مسیر راست منحرف شود این تیره بختی خود او است و آسیبی به شما نمی‌رساند؛ در نتیجه نباید به خاطر کارهایی که از نظر شما او را در زندگی نگون‌بخت خواهد کرد، مجازاتش کنید.

آنچه من در مورد مدارای متقابل افراد با دین‌های متفاوت می‌گویم، از نظر من درباره برخی فرقه‌های مسیحیت که با یکدیگر ارتباطی مانند افراد دارند نیز صدق می‌کند. هیچ کدام از آنها تحت اقتدار دیگری قرار نمی‌گیرند؛ خیر! حتی اگر حاکم مدنی عضو یک فرقه یا فرقه دیگر باشد (که گاه اتفاق می‌افتد)؛ زیرا نه حکومت مدنی می‌تواند حقی به کلیسا بدهد و نه کلیسا می‌تواند حقی به حکومت مدنی بدهد. بدین ترتیب چه حاکم به کلیسایی پیوندد، یا از کلیسایی جدا شود کلیسا همیشه همان‌طور که بود - یک جامعه داوطلبانه - برجای خواهد ماند. کلیسا نه نیاز به قدرت شمشیری دارد که حاکم با پیوستن به کلیسا با خود خواهد آورد و نه با رفتن حاکم، کلیسا حق خود برای تعلیم و اخراج افراد از دین را از دست می‌دهد. این حق بنیادین و تغییرناپذیر یک جامعه مستقل است که قدرت داشته باشد اعضای را که از قوانین نهادهایش سرپیچی می‌کنند اخراج کند؛ اما با افزایش اعضا، این جامعه هیچ‌گونه حقی برای اعمال قدرت بر کسانی که عضو آن نیستند به دست نمی‌آورد. در نتیجه صلح، انصاف و دوستی باید همیشه به صورت متقابل توسط کلیساهای خاص لحاظ شود؛ همان‌طور که افراد حقیقی آنها را در ارتباط با یکدیگر لحاظ می‌کنند، بدون هیچ‌گونه ادعای برتری یا اعمال قدرت بر یکدیگر.

ممکن است این موضوع با مثالی روشن‌تر شود؛ بیایید دو کلیسا را فرض کنیم -

۱. پگانی به مجموعه ادیان غیر ابراهیمی و یا چند خدایی و دوران باستان و نیز برخی ادیان قبیله‌ای گفته می‌شود. این ادیان هنگام ظهور مسیحیت در اورشلیم و گسترش آن در غرب و سرزمین‌های تابع روم، بسیار شایع و متداول بوده و به این ترتیب رقیبی جدی و سرسخت برای مسیحیت محسوب می‌شدند. از این رو کلمه پگان برای مسیحیان، هم‌معنی کافر یا مشرک یا کسی است که از دین دور شده است.

یکی کلیسای ارامنه و دیگری کلیسای کالوینیست‌ها<sup>۱</sup> - که هر دو در شهر استانبول قرار دارند. آیا کسی می‌تواند بگوید که هر کدام از این کلیساها حق دارد اعضای کلیسای دیگر را، به خاطر اینکه دارای عقاید و مراسم متفاوتی هستند از آزادی یا اموالشان محروم کند؟ در این بین ترک‌ها در سکوت و با خنده به انتظار می‌نشینند تا ببینند مسیحیان چگونه از خشونت‌های غیر انسانی علیه مسیحیان استفاده می‌کنند. اما اگر قرار است یکی از این کلیساها این قدرت را برای سرکوب دیگری در اختیار داشته باشد، من می‌پرسم که این قدرت باید متعلق به کدام یک از آنان باشد؟ بر اساس کدام حق؟ پاسخ بدون شک این خواهد بود که این کلیسای راستین است که حق تسلط بر خطاکاران بدعت‌گذاران را دارد. این پاسخ فریبنده و گوش‌نواز در واقع هیچ معنایی ندارد؛ زیرا هر کلیسایی از نظر خود، کلیسای راستین و از نظر دیگران، خطاکار و بدعت‌گذار است؛ از آنجا که باورهای هر کلیسا از دید خودش حقیقت و مخالف آن خطا است، پس ادله بین این کلیساها درباره برحق بودن تعالیم و خلوص عبادات‌شان در هر دو سوی یکسان است؛ چه در استانبول یا هر جای دیگر زمین هیچ کس نمی‌تواند در این باره قضاوت کند و حکم بدهد. پاسخ این سوال تنها در اختیار بالاترین قاضی تمام انسان‌ها است که کیفر خطاکاران تنها در اختیار او است. تا آن زمان، بگذاریم آنها خود به زشتی گناهان خود پی ببرند، آنها که به خطاها و غرور خود، بی‌عدالتی را نیز می‌افزایند و شتابزده و مغرورانه از بندگان اربابی دیگر (خداوند) سوء استفاده می‌کنند، در حالی که نمی‌توانند نزد پروردگار پاسخگوی اعمال خود باشند.

اجازه دهید پیشتر برویم: اگر راهی برای تعیین اینکه کدام یک از این دو کلیسای متخاصم برحق هستند وجود داشت، باز هم کلیسای راستین حق نبود کردن دیگری را نداشت؛ چون کلیساها نه قلمرویی در امور دنیوی دارند و نه شمشیر و آتش افزارهای مناسبی برای آگاه کردن افراد درباره اشتباهاتشان و دعوت آنان به حقیقت هستند. با وجود این بیایید فرض کنیم که حاکم مدنی به یکی از این دو کلیسا تمایل دارد و می‌خواهد شمشیر خود را در دستان آنان قرار دهد تا (با تایید او) آنان بتوانند مخالفان را به نحوی که می‌خواهند تنبیه کنند. آیا کسی می‌تواند بگوید که یک کلیسای مسیحی می‌تواند حق برتری بر کلیسای دیگری را از امپراتور ترک دریافت

۱. کالوینیسم نام فلسفه و مکتب سیاسی و مذهبی منسوب به ژان کالون، متأله و اصلاح طلب پروتستان فرانسوی در قرن ۱۶ است که در ۱۵۴۱ برای اصلاحات مذهبی به ژنو دعوت شد. او در آنجا اصلاحاتی انجام داده، انضباط شدیدی در کلیسای ژنو برقرار کرد.

کند؟ کافری که حق تنبیه مسیحیان به خاطر دینشان را ندارد، نمی‌تواند چنین اختیاری را به هیچ‌کدام از فرقه‌های مسیحیت بدهد؛ به بیان او نمی‌تواند حقی را اعطا کند که خود فاقد آن است. این استدلال توجیه‌کننده مثال استانبول است و در تمامی حکومت‌های مسیحی این دلیل صادق است. قدرت مدنی در همه جا به یک صورت است. این قدرت چه در دستان یک حاکم مسیحی و چه در دستان یک کافر باشد، نمی‌تواند به یک کلیسا در برابر کلیسای دیگر اختیار بیشتری بدهد.

با وجود این شایان توجه و درخور افسوس است که خشن‌ترین مدافعان حقیقت، دشمنان خطاکاری و هشداردهندگان علیه تفرقه، در موارد بسیار نادری افسار تعصب‌شان برای خدا را که در جان و روحشان ریشه دارد از کف رها می‌کنند، مگر اینکه حاکمی مدنی در جبهه آنان باشد. به محض اینکه دربار به آنان عنایتی کند آنها خود را قدرتمندتر احساس می‌کنند و آنگاه صلح و نیکوکاری کنار گذاشته می‌شود. در غیر این صورت اگر به رفتار دینی آنان دقت کنیم متوجه می‌شویم هنگامی که آنها قدرت محاکمه و ارباب شدن را ندارند، به شرایط عادلانه بیشتری تمایل دارند و مدارا را تبلیغ می‌کنند. هنگامی که آنان توسط قدرت مدنی تقویت نشوند در برابر موضوعاتی که منافع دین را به خطر می‌اندازند، مانند ترویج بت‌پرستی، خرافات و ارتداد رفتاری بسیار صبورانه و ملایم‌تر در پیش می‌گیرند؛ در حالی که در شرایط متفاوت در مقابل آنها رفتاری بسیار سختگیرانه و شدید در پیش می‌گیرند. از سوی دیگر آنها خطاها و گناهای را که در دربار عمومیت دارند یا توسط حکومت پشتیبانی می‌شوند، مورد نکوهش و نهی قرار نمی‌دهند؛ بلکه در آنجا سکوت می‌کنند که تنها روش نتیجه‌بخش تبلیغ حقیقت است؛ یعنی بهترین راه ثمربخش بودن تبلیغات زمانی است که استدلال قوی و دلیل استوار با نرم‌خویی انسانی و رفتار شایسته همراه شود.

در نتیجه هیچ‌کس چه یک فرد، کلیسا یا حتی یک کشور هیچ‌گونه حق پذیرفته شده‌ای برای تصرف در حقوق مدنی و اموال دنیوی دیگری به بهانه دین ندارد. بهتر است کسانی که عقیده متفاوتی دارند [و روامداری دینی را بر نمی‌تابند] متوجه باشند که بشریت را به چه اختلافات مهلک، جنگ‌ها، نفرت بی‌پایان، سرقت‌ها و کشتارهای گروهی رهنمون می‌شوند. تا زمانی که این دیدگاه در انسان‌ها وجود دارد که دین باید با زور شمشیر تبلیغ شود، هیچ‌گونه صلح و امنیت و حتی دوستی عادی نمی‌تواند استقرار یابد.

نکته سوم: بگذارید بررسی کنیم برای کسانی (مثلاً اسقف، کشیش، شبان کلیسا، مبلغ یا دارندگان موقعیت‌های مشابه) که به دلیل مناصب یا برخی دیگر ویژگی‌های

کلیسایی از سایر انسانها (یا آن‌طور که دوست دارند ما را خطاب کنند: عوام الناس) متمایز هستند، مدارا چه لازمه‌هایی دارد. من اینجا قصد ندارم که درباره خاستگاه قدرت یا مقام روحانیان تحقیق کنم. تنها به گفتن همین اکتفا می‌کنم که سرچشمه قدرت آنان هر چه باشد، از آنجا که این قدرت متعلق به کلیسا است، باید در چارچوب کلیسا محدود شود و نمی‌تواند به هیچ وجه در امور مدنی تاثیر بگذارد؛ زیرا کلیسا ذاتا و کاملا مجزا و متمایز از دولت است. مرزهای هر دو طرف کاملا تثبیت شده و غیرقابل تغییر هستند. هر کس این دو موجودیت را که در اصل، هدف، کارکرد و همه چیز کاملا با یکدیگر متفاوت و مجزا هستند با یکدیگر مخلوط کند دنیا و آخرت را به هم ریخته است. در نتیجه هیچ کس در هر مقام کلیسایی که باشد نمی‌تواند کسی را که عضو کلیسای او نیست و ایمان دیگری دارد به خاطر این تفاوت دینی از آزادی یا بخشی از اموال دنیوی او محروم کند. زیرا امری را که برای کلیت دین غیر قانونی است، نمی‌توان به واسطه هیچ قدرت روحانی برای بخشی از اعضای آن دین قانونی کرد.

اما این کافی نیست که مردان کلیسا از خشونت، سرقه و هرگونه اذیت و آزار خودداری کنند. کسی که وانمود می‌کند جانشین حواریون است و در جایگاه آموزگاری می‌نشیند، موظف است که شنوندگانش را به صلح و حسن نیت نسبت به تمامی انسانها و همچنین خطاکاران دعوت کند؛ هم نسبت به کسانی که در ایمان و پرستش با آنان متفاوت هستند و هم نسبت به کسانی که با آنان هم عقیده‌اند. او باید همگان را (اعم از اشخاص عادی یا حاکمان) را به کار نیک، فروتنی و مدارا دعوت کند و با پشتکار برای متحد کردن انسانها و فرو نشاندن آتش تعصب مذهبی آنها در برابر مخالفان تلاش کند. من اینجا تلاش نخواهم کرد تا نشان بدهم که اگر از هر منبر این تعلیمات صلح و مدارا آموزش داده شود نتیجه آن هم برای کلیسا و هم برای حکومت تا چه اندازه مفید خواهد بود؛ اما می‌خواهم بگویم که باید اوضاع این گونه باشد و اگر کسی که خود را نماینده سخن خدا یا مبلغ انجیل صلح می‌داند، غیر از این آموزش دهد، یا روح رسالت خویش را درک نکرده یا از آن غافل است و باید روزی نزد خداوند پاسخگو باشد. وقتی برای مسیحیان موعظه می‌شود که باید از هرگونه انتقام جویی در برابر تحریکات پی در پی و آزار مداوم خودداری کنند، پس مسیحیانی که هیچ رنجی نکشیده‌اند و خسارتی به آنها نرسیده است طبیعتا می‌توانند از ابراز خشونت نسبت به کسانی که به آنها آسیبی نرسانده‌اند خودداری کنند! آنها طبیعتا باید بتوانند این تامل و صبر را در برابر مخالفان عقیدتی خود نشان دهند. منظور

در برابر کسانی است که در امور دیگران مداخله نمی‌کنند و تنها مایل به عبادت به طریقی هستند که معتقدند رستگاری ابدی و رضای خداوند در آن نهفته است. در امور شخصی و خصوصی، در مدیریت اموال و امور مرتبط با سلامت بدن هر فرد روشی را که مناسب خود می‌بیند و بیشتر می‌پسندد دنبال می‌کند. هیچ کس از همسایه خود بابت سوء مدیریت در کارهایش شکایت نمی‌کند. هیچ کس از اشتباهاتی که دیگری در شخم زدن زمینش یا ازدواج دخترش مرتکب می‌شود خشمگین نخواهد شد. هیچ کس مانع و لخرجی‌های فرد دیگر در میخانه نمی‌شود. بگذارید هر کس آنچه می‌خواهد را بسازد یا تخریب کند یا اسراف کند؛ هیچ کس به او ایراد نخواهد گرفت و او را محدود نخواهد کرد، چون او آزادی خود را دارد. اما اگر فردی به طور مداوم به کلیسا نرود، اگر رفتار او دقیقاً مطابق با آیین‌های مرسوم نباشد، یا اگر فرزندان او را برای آموزش اسرار مقدس به کلیسا نیاورد، این رفتار او جنجال ایجاد خواهد کرد. محله‌های مسکونی پر از هیاهو و بلوا هستند. همگان آماده مجازات گناهان بزرگ هستند و متعصبان عموماً پیش از دست زدن به غارت و خشونت صبر نمی‌کنند تا سخنان و دفاعیات [طرف مقابل] شنیده شود و شخص بیچاره بر اساس قانون، محکوم به از دست دادن آزادی، اموال حتی زندگی خود می‌شود. خطیبان کلیسایی ما در هر فرقه به تمام قدرت درباره توانایی خود در کاهش خطاهای انسان سخن می‌رانند! اما بگذارید که خود انسان‌ها از دست آنان در امان بمانند. نگذارید آنان منطقی خود را به ابزار قدرت که متعلق به قلمروی دیگر است مجهز کنند و دستان خادمان کلیسا به گناه آلوده گردد. نگذارید تا آنان از قدرت حاکم مدنی به نفع آموزه‌های خود استفاده کنند؛ [به این دلیل که] شاید [برخی از] آنها فقط وانمود کنند که تنها عاشق حقیقت هستند و در واقعیت تعصب شدیدشان چیزی جز آتش و شمشیر به ارمغان نیاورد و نشان دهد که آنان تنها به دنبال حکومت دنیوی هستند. زیرا از دید یک انسان منطقی، کسی که می‌تواند با آرامش ذهنی و چشمانی خشک برادر خود را برای سوزانده شدن به دست جلاد بسپرد، نمی‌تواند از صمیم قلب و صادقانه نگران نجات برادرش از شعله‌های جهنم در دنیای دیگر باشد.

در نهایت بگذارید وظیفه حاکم مدنی را که در زمینه مدارا بسیار قابل توجه است، بررسی کنیم.

تا کنون ثابت کردیم که توجه به امور اخروی تحت وظایف حاکم [مدنی] قرار نمی‌گیرد. یعنی این امور مشمول قانون‌گذاری و مجازات نمی‌شود. ولی نباید پرورش خیرخواهانه را که شامل تعلیم، نصیحت و توجیه می‌شود، از کسی دریغ

کرد. در نتیجه مراقبت روح هر فرد باید برعهده خود او باشد. اما اگر شخص از روح خود محافظت نکند چطور؟ پاسخ من این است: اگر شخص از سلامت خود یا اموال خود- که ارتباط نزدیکی با حاکم و دولت دارند- مراقبت نکند چطور؟

آیا حاکم می‌تواند قانونی تصویب کند که چنین فردی حق فقیر یا مریض شدن نداشته باشد؟ قانون تا آنجا که امکان دارد تلاش می‌کند تا اموال و سلامت رعایا از سوی دیگران و از طریق خشونت یا فریبکاری آسیبی نبینند؛ اما نمی‌تواند از افراد در برابر بی‌توجهی به اموال یا سلامت خودشان محافظت کند. هیچ‌کس را نمی‌توان مجبور کرد که سالم یا ثروتمند باشد، فارغ از اینکه که او با این امر موافق یا مخالف باشد. خیر، خود خداوند هم برخلاف میل انسان او را نجات نمی‌دهد. حال بیایید فرض کنیم که حاکمی قصد دارد رعایای خویش را به زور مجبور به مراقبت از سلامت خویش و جمع‌آوری ثروت کند. آیا قانون باید همه را مجبور کند که تنها از راهنمایی پزشکان رومی استفاده کنند و آیا همگان باید سبک زندگی خود را بر اساس نظرات این پزشکان تنظیم کنند؟ آیا هیچ دارو یا معجونی غیر از آنچه در واتیکان یا مثلاً در فروشگاه‌های در جنووا آماده شده است نباید مصرف شود؟ و آیا برای ثروتمند شدن رعایا همگی باید طبق قانون مجبور به تجارت و نوازندگی شوند؟ یا همگی باید خواروبار فروش یا آهنگر شوند، چون برخی در این مشاغل به ثروت می‌رسند؟

اینجا ممکن است کسی بگوید که برای ثروتمند شدن هزاران راه وجود دارد، در حالی که برای رسیدن به بهشت تنها یک راه موجود است. این جمله زیبا به طور خاص توسط کسانی استفاده می‌شود که می‌خواهند افراد را به مسیر مورد نظر خود هدایت کنند. چون اگر چندین مسیر برای رسیدن به بهشت وجود داشته باشد، دیگر بهانه‌چندانی برای اجبار وجود ندارد! حال اگر من با شوق و انرژی بسیار در مسیری که طبق متون مقدس مستقیماً به اورشلیم ختم می‌شود قدم بردارم چرا باید تنها به خاطر پوشیدن کفشی خاص توسط دیگران مورد ضرب و شتم یا آسیب قرار بگیرم؟ یا مثلاً به خاطر مدل خاصی از اصلاح موها، یا غسل تعمید نادرست، یا به دلیل خوردن ماهی یا هر غذای دیگری که با معده‌ام سازگار است، در مسیر مسافرت، یا انتخاب نکردن مسیری که به کوهستان ختم می‌شود، یا به خاطر انتخاب مستقیم‌ترین و تمیزترین مسیر از بین چند جاده پیش رو، یا به خاطر اینکه از همراهی با مسافران سرد مزاج یا تندخو خودداری می‌کنم؛ یا چون پیرو کسی هستم که لباس سفید می‌پوشد یا نمی‌پوشد و یا تاجی بلند بر سر دارد؟ قطعاً اگر بخوبی فکر کنیم متوجه

می‌شویم که این موضوعات اکثراً به اندازه‌های بی‌اهمیت هستند که می‌توان آنها را به راحتی حذف کرد (اگر افراد دچار خرافات و تظاهر نباشند، هیچ‌گونه تعصبی نسبت این امور در مناسک دینی و نجات روح انسان ندارند). من معتقدم موضوعاتی مانند اینها هستند که بذر دشمنی و کینه‌توزی را میان برادران مسیحی می‌کارند؛ در حالی که آنان همگی درباره ماهیت و اصول بنیادی دین شان اتفاق نظر دارند.

حال بگذارید تا به این متعصبان که هر راهی غیر از راه خود را محکوم می‌کنند حق بدهیم و فرض کنیم که هر کدام از این شرایط مذکور عواقب متفاوتی خواهند داشت. در این صورت چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ این یعنی تنها یکی از راه‌ها به سعادت ابدی ختم می‌شود: اما هنوز بر سر اینکه کدام یک از مسیرهای گوناگون پیش روی انسان‌ها برحق است، شک و تردید وجود دارد. در حال حاضر، حاکم از طریق تعالیم اجتماعی و اجرای درست قوانین در پیدا کردن مسیری که به بهشت منتهی می‌شود به همان اندازه امکان موفقیت دارد که هر فرد از طریق تحقیقات و مطالعات شخصی خود. فرض کنیم من بدن ضعیفی دارم که از یک بیماری مزمن رنج می‌برد و برای آن تنها یک داروی ناشناخته وجود دارد. آیا این جزو اختیارات حاکم است که برای من دارویی تجویز کند؟ چرا؟ تنها به خاطر اینکه دارو ناشناخته است؟ از آنجا که برای من تنها یک راه فرار از مرگ وجود دارد، آیا منطقی است که من هر چه حاکم صلاح می‌داند انجام دهم؟ کسی نمی‌تواند موضوعاتی را که هر شخص باید صادقانه در درون خود به جستجویشان بپردازد و با مراقبه، مطالعه، تحقیق و تلاش خود به آنها دست پیدا کند، ملک خاص خود بداند. حاکمان نسبت به سایر افراد با امتیازات بیشتری به دنیا می‌آیند، اما در ذات خود با آنان برابر هستند. نه حق حکومت و نه هنر حکمرانی هیچ کدام لزوماً دانشی در امور دیگر را با خود به دنبال نمی‌آورند؛ این امر خصوصاً در مورد دین برحق نیز صدق می‌کند. اگر این‌گونه است پس چرا حاکمان روی زمین تا این اندازه در امور غیر دینی همانند امور دینی با یکدیگر تفاوت دارند؟

اما بیایید فرض کنیم ممکن است یک حاکم بهتر از رعایای خویش از مسیر رسیدن به حیات جاودان آگاه باشد، یا حداقل در این مسائل پر از شک و تردید، امن‌ترین و سودمندترین روش برای افراد، پیروی از دستورات او باشد. شما خواهید گفت: «آن وقت چه؟» اگر او به شما امر کند که برای معاش خود تجارت پیشه کنید، آیا از ترس موفق نشدن از این دستور سرپیچی خواهید کرد؟ پاسخ من این است: من با فرمان شاهزاده به تجارت خواهم پرداخت، زیرا اگر در کسب و کار خود شکست

بخورم شاهزاده به راحتی می‌تواند به نحو دیگری ضررهای من را جبران کند. اگر آنچه او می‌گوید حقیقت داشته باشد- که می‌خواهد من ثروتمند شوم- او می‌تواند وقتی شکست می‌خورم دوباره دست مرا بگیرد. اما در زندگی وضعیت به این گونه نیست؛ اگر من مسیر اشتباهی را در پیش بگیرم و در آن مسیر شکست بخورم، جبران خسارات من و آرام کردن رنج من و بازگردان ثروت از دست رفته من در حوزه قدرت حاکم نیست. وقتی در امور دنیوی چنین امنیتی وجود ندارد در مورد بهشت چه تضمینی می‌توان داد؟

شاید برخی بگویند که این فرض را قبول ندارند و معتقدند که وظیفه تمامی انسان‌ها پیروی در امور دین است و زیستن در حکومت مدنی در حقیقت همان بودن در کلیسا است. آنچه کلیسا به آن حکم می‌دهد، حاکم به اجرای آن امر می‌کند؛ او با قدرت خود تعیین می‌کند که هیچ‌کس نمی‌تواند غیر از آنچه کلیسا آموزش می‌دهد رفتار کند یا باور داشته باشد. پس قضاوت در این امور نیز بر عهده کلیسا است؛ خود حاکم نیز پیرو کلیسا است و از دیگران نیز نسبت به خود چنین انتظاری دارد. پاسخ من به آنان چنین است: آیا کسی هست که متوجه این امر نشده باشد که در عصر کنونی، از نام کلیسا که در زمان حواریون مقدس شمرده می‌شد، تا چه حد برای ساکت کردن دیگران استفاده می‌شود؟ اما به هر حال چنین پاسخی در این مورد به ما کمکی نمی‌کند. [پاسخ این است که] آگاهی حاکم از تنها مسیر باریکی که به بهشت ختم می‌شود، بیش از آگاهی اشخاص عادی نیست. در نتیجه من نمی‌توانم با آسایش خاطر او را به عنوان راهنمای خود برگزینم؛ زیرا ممکن است او به اندازه خود من در این مسیر ناآگاه باشد و مطمئناً کمتر از خود من دغدغه رستگاری مرا دارد. از میان پادشاهان یهود چند تن را می‌توان نام برد که بنی اسرائیل از آنان کورکورانه پیروی کردند و به بت پرستی و نابودی کشیده شدند؟ اما شما [در پاسخ] به من می‌گویید که نگران نباشم و همه چیز امن و مطمئن است، زیرا حاکم دیگر از نظرات خود در زمینه دین پیروی نمی‌کند و تنها اوامر کلیسا را اجرا می‌کند. من از شما می‌پرسم آخر کدام کلیسا؟ طبیعتاً کلیسایی که او را بیشتر دوست دارد. گویی کسی که مرا از طریق قانون و تهدید به مجازات مجبور می‌کند تا یک کلیسا را برای پیروی برگزینم، در این تصمیم نظر شخصی خود را دخیل نکرده است! بین اینکه او خودش مرا هدایت کند یا برای هدایت به دیگران بسپارد چه تفاوتی وجود دارد؟ در هر دو صورت من به او اطمینان کرده‌ام و اوست که مسیر حیات جاودان مرا تعیین می‌کند. اگر کسی یک بنی اسرائیلی که به دستور پادشاهش مجبور به پرستش بعل شد می‌گفت که پادشاه



به رأی خود چنین تصمیمی نگرفته است و این تصمیم توسط شورای روحانیون و علمای دین آنان تایید شده در وضعیت بهتری قرار می‌گرفت؟ اگر مذهب هر کلیسا به خاطر اینکه روحانیون و علمای آن مذهب و آن قبیله همگی با تمام قدرت آن را تصدیق می‌کنند، مذهب برحق و نجات دهنده محسوب شود، دیگر کدام مذهب را می‌توان برخطا، دروغین و نابودکننده به شمار آورد؟ من نسبت به دکترین سوسیپنی‌ها تردید دارم؛ نسبت به روش‌های پرستش پاپیست‌ها<sup>۱</sup> و لوتری‌ها<sup>۲</sup> شک دارم. آیا پیوستن به هر کدام از این کلیساها، صرفاً به خاطر اینکه حاکمی که فرمان آن را می‌دهد خودش در کلیسا قدرتی ندارد و تنها نظر و رأی علمای کلیسا را اجرا می‌کند، برایم امن‌تر خواهد شد؟!

---

۱. برخی مخالفین کلیسای کاتولیک، از این کلیسا و پیروانش با واژه «پاپیست» (که نوعی بار معنوی منفی و تحقیرآمیز در آن نهفته است) نام می‌برند تا توجه و اعتقاد راسخ آنها را به مرکزیت دفتر پاپ، نکوهش کنند.

۲. پیروان مارتین لوتر (Martin Luther) زاده ۱۰ نوامبر ۱۴۸۳ - در گذشته ۱۸ فوریه ۱۵۴۶) را گویند. او کشیشی متجدد و تجدیدنظرطلب، مترجم انجیل به زبان آلمانی بود. وی یکی از تاثیرگذارترین شخصیت‌ها در تاریخ آیین مسیحیت و از پیشوایان نهضت اصلاحات پروتستانی به شمار می‌رود.

